بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحِیم

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِين وصلی الله عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا و حَبیبِ إلِهِنا أبِی‌القاسِم مُحَمَّد صلی­الله علیه وَ عَلَى اهل بیته الطَّاهِرِينَ و لعنُة الله عَلی أعدائِهِم أجمَعین»

## احکام طمأنینه در نماز

یکی از واجبات در نماز طمأنینه یعنی آرامش بدن است. هم در موقع گفتن تکبیرة الاحرام، هم در موقع قرائت، هم در حال رکوع و هم در حال سجود لازم است که بدن آرامش داشته باشد.

* در سجده و در موقع ذکر، از اوّل ذکر تا آخر، واجب است که بدن آرام باشد؛ اگر بدن متحرّک باشد، ذکر، صحیح نیست و باید دوباره با آرامش بدن آن را اعاده کرد.
* هنگام رفتن به سجده که بدن مستقر نشده، نباید شروع به ذکر کرد؛ باید صبر کرد تا بدن کاملاً مستقر شده و مواضع هفت‌گانه که در سجده باید روی زمین قرار گیرد، استقرار پیدا کرده و بعد شروع به ذکر کرد و تا ذکر هم تمام نشده، نباید شروع به برخاستن کنیم؛ مثلاً اگر در «سُبْحانَ رَبِّی الأعْلَی وَبِحَمْدِهِ»، هنوز «های» «ِبحَمْدِهِ» تمام نشده، برای سر برداشتن حرکت کنیم، درست نیست؛ هم قبل از ذکر، باید لحظه‌ای صبر کرد که بدن مستقر شود و هم لحظه‌ای بعد از ذکر، سر از سجده برداریم.
* گاهی افرادی، در سجده و در هنگام ادای ذکر، انگشت بزرگ پا را مدام حرکت داده، بلند می‌کنند و روی زمین می‌گذارند؛ در این‌صورت، نماز، صحیح نیست. واجب است در سجده هفت عضو روی زمین مستقر شود: پیشانی، دو کف دست، دو سر زانو و دو سر انگشت بزرگ پا. حال اگر در سجده یکی از آن اعضا را حرکت داده، بلند کنیم و زمین بگذاریم یا خود انگشت پا را حرکت دهیم، نمازمان صحیح نیست. این قاعده فقط در حال ادای ذکر مدّ نظر است.

 در حال ذکر یا حرکت عمدی است یا سهوی. اگر حرکت عمدی باشد نه‌تنها ذکر باطل، بلکه سجده و نماز هم باطل است. در این‌صورت احتیاط این است که صورت نماز را به هم نزده، دوباره ذکر را تکمیل کنیم. همچنین باید بعد از اتمام نماز، آن را اعاده کنیم. امّا اگر سهوی باشد، فقط آن ذکر را که در حال حرکت گفته‌ایم، در حال آرامش بدن می‌گوییم.

\*\*\*

أعوذ بِاللَّهِ مِنَ الشَّیطَانِ الرَّجِیمِ

بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحِیم

ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ1

مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ2

وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ3

وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ4

فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ5

بِأَيْيِكُمُ الْمَفْتُونُ6

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِیلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ 7

فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِینَ 8

وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَیُدْهِنُونَ 9

وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِینٍ 10

هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَمِیمٍ 11

مَنَّاعٍ لِلْخَیْرِ مُعْتَدٍ أَثِیمٍ 12

عُتُلٍّ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِیمٍ 13

أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ14

إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ15

سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ16

پناه می­برم به خدا، از شرّ شیطانِ رانده­شده

به‌نام خداوند بخشاینده‌ی بخشایشگر

<نون سوگند به قلم و آنچه مى‏نويسند.>

 <به بركت نعمت پروردگارت تو مجنون نيستی.>

<و برای تو پاداشی عظیم و همیشگی است!>

<و تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری!>

<و به‌زودی تو می‌بینی و آنان نیز می‌بینند ...>

<...که کدام یک از شما مجنونند!>

<پروردگار تو بهتر از هر كس می‏داند چه كسی از راه او گمراه شده، و هدایت یافتگان را نیز بهتر می‏شناسد.>

 <حال كه چنین است، از تكذیب‌كنندگان اطاعت مكن.>

<آن‌ها دوست دارند نرمش نشان دهی تا آن‌ها نرمش نشان دهند (نرمشی توأم با انحراف از مسیر حق).>

 <و از كسی كه بسیار سوگند یاد می‏كند و پست است، اطاعت مكن؛>

 <كسی كه بسیار عیبجو و سخن چین است.>

 <و بسیار مانع كار خیر، و تجاوزگر، و گناهكار است.>

 <علاوه بر این‌ها كینه‌توز و پرخور و خشن و بدنام است.>

<مبادا به‌خاطر اینکه صاحب مال و فرزندان فراوان است (از او پیروی کنی)!>

<هنگامی كه آيات ما بر او خوانده می‏شود می‏گويد اين‌ها افسانه‌های خرافی پيشينيان است.>

<به زودی ما بر بينی او علامت و داغ ننگ می‏نهيم.>

\*\*\*

## قلم خداوند

سورۀ قلم به این جهت «قلم» نامیده شده است که در آن سوره، خداوند به «قلم» قسم یاد نموده:

<ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ>؛

بعضی از مفسّرین می‌فرمایند که هیچ قسمی در قرآن، به عظمت این قسم نداریم، چون قلم، شامل تمام قوای فعّاله در عالم می‌شود. قلم تنها آن نیست که ما با آن روی کاغذ، خطّی می‌نویسیم، یکی از مصادیق قلم، آن است. قلم‌ها در عالم متعدّدند: قلم تکوین، قلم تشریع، قلم تکلیف، قلم تقدیر.

<إنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللهُ الْقَلَم>[[1]](#footnote-1)؛

<نخستین چیزی که خداوند آفرید، قلم بود.>

اوّل مخلوق خدا بنا بر برخی روایات، قلم بوده است؛ همان که واسطه است برای ایجاد سایر موجودات. چه بسا بنا بر نقل دیگر که رسول خدا ؟صل؟ فرموده‌اند:

<أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ نُورِی>[[2]](#footnote-2) یا < أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ روحی>[[3]](#footnote-3)؛

<اوّلین چیزی که خدا خلق نمود، نور من بود.> یا < اوّلین چیزی که خدا خلق نمود، روح من بود.>؛

 قلم اعلای حضرت حق، ذات وجود اقدس رسول الله ؟صل؟ است. همچنین تمام قوای عالم که مشغول کارند و برکاتی از وجودشان در عالم پیدا می‌شود، همه مصادیق قلمند و آنچه در عالم به وجود می‌آید <مَا يَسْطُرُونَ> است.

## سطر عالم هستی

عالم هستی کتابی است، تمام موجودات در آن، نوشته‌هایی هستند که در این عالم هستی نوشته شده، آن هم به‌صورت <مَا يَسْطُرُونَ>؛ یعنی همۀ این نوشته‌ها منظّم هستند، چون به هر خطّی «سطر» گفته نمی‌شود. «سطر» کلماتی است که کنار هم منظّم چیده شده، با هم پیوستگی دارند و همه با هم، یک معنا را می‌رسانند. لذا تمام موجودات عالم با نظم و حساب دقیقی کنار هم چیده شده‌اند، نظم، نظم واحد است، و این نظم واحد دلالت می‌کند بر ناظم و کاتبی واحد.

نویسنده‌ای واحد با نظم و حسابی دقیق این کتاب را نوشته است. لذا وقتی قسم خورده می‌شود <وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ>، همانند این است که بگوییم قسم به سرتاسر هستی، قسم به کلّ کائنات، قسم به تمام قوای فعّالۀ عالم و قسم بر تمام موجوداتی که بر اثر آن قوای فعّاله در عالم به وجود می‌آیند و همه سطرهای منظّم و کلمات مرتّبی که همه‌باهم به یکدیگر متّکی‌اند.

 تمام دستگاه‌های خلقت به هم مرتبطند، نظیر ارتباطی که بین دستگاه شیرسازی در بدن مادر با دستگاه معدۀ طفل است. نظم آن هویداست؛ معدۀ طفل برای این پستان ساخته شده و پستان مادر هم برای معدۀ طفلی ساخته شده که این شیر مال اوست. این نمونه ارتباط در همه جای عالم دیده می‌شود و اصلاً وجود علوم هم به همین دلیل است. هر علمی کاشف حساب‌هایی است که در خلقت به کار رفته؛ معنای علم همین است: علم یعنی اکتشاف قوانین منظّمی که در عالم وجود دارد. دلیل اینکه هر علمی به یک نام، نامیده می‌شود، این است که قوانین مربوط به آن علم را اکتشاف می‌کند.

## اعجازی از قرآن

یکی از اعجازهای قرآن و شاهد بر آسمانی بودنِ آن، این است که در مکانی همانند سرزمین عربستان سخن از قلم به میان می‌آورد که محیط وحشی‌گری و جهل بوده و مسئلۀ خواندن و نوشتن چندان در آنجا مطرح نبوده است. محیطی که مردمانش اصلاً از کتاب بی‌خبر بودند و جز تعداد انگشت‌شماری که سوادی سطحی و در حدّ خواندن و نوشتن داشته‌اند، همه بی‌سواد و محروم از دانش بوده‌اند، آن‌جا که علم، تمدّن، و معارفی در کار نبوده؛ از نامش هم پیداست: «زمان جاهلیت». در چنین محیطی سرشار از جهل که عاری از کتاب و خواندن و نوشتن بوده است، آن‌هم بر زبان یک فرد بزرگوار امّی که در تمام مدّت عمرش اصلاً هیچ ارتباطی با کتاب و قلم نداشته، اوّل آیه‌ای که جاری می‌شود سخن از خواندن و نوشتن است:

<اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِی خَلَقَ\* خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ\* اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ\* الَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ\* عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ>[[4]](#footnote-4)؛

<بخوان به نام پروردگارت كه جهان را آفريد. همان كس كه ‏انسان را از خون بسته‏ ای خلق كرد. بخوان كه پروردگارت از همه بزرگوارتر است. همان كسی كه به وسيله قلم تعليم نمود.>

این مطلب کاشف از این است که این کتاب، کتاب آسمانی، و شخص آورندۀ این کتاب، فوق عوالم بشری، و منطق و مکتبش، از موازین عادی انسان‌ها خارج است.

## عظمت قلم

یکی از علما جملۀ خوبی دارد:

«البیان بیانان: بیان اللسان و بیان البُنان. بیان اللسان تدرسه الأعوام و بیان الأقلام باق علی مرّ الأیام»[[5]](#footnote-5)؛

«بیان دو نوع است: بیان زبان و بیان قلم. بیان زبان با گذشت زمان کهنه می‌شود و از بین می‌رود؛ ولی بیان قلم‌ها تا ابد باقی است.»

بیان زبان: الآن زبان حرفی می‌زند که در هوا هم موجی ایجاد می‌کند، امّا این ماندگار نیست، بلکه می‌پوسد و از بین می‌رود. بیان قلم: امّا بیانی که با سر انگشت‌هاست و با قلم بیان می‌شود، سالیان دراز باقی می‌ماند. شاعر دیگری نیز می‌گوید:

«إذا أقسَمَ الأبطالُ يَوماً بسيفِهِمْ وعدُّوهُ مِمّا يُكسِبُ المَجدَ والكَرَمْ

 كفى قلَمَ الكُتّابِ عِزّاً و رِفعَةً مدى الدَّهرِ أنَّ اللهَ أقسَمَ بالقَلَمْ»[[6]](#footnote-6)؛

«آن روز که جنگجویان قهرمان به شمشیرهای خود سوگند یاد کنند، و آن را اسباب بزرگی و افتخار بشمرند، برای قلم نویسندگان همین افتخار و سربلندی در تمام دوران جهان بس که خداوند سوگند به قلم یاد کرده است.»

## صداهای آسمانی

 روایت جالبی هم از رسول خدا؟صل؟ نقل شده که می‌فرمایند:

<ثَلاثُ تَخرُقُ الْحُجُبَ وَ تَنْتَهِی إلَی مَا بَینَ یدَی اللَّهِ صَرِیرُ أَقْلامِ الْعُلَمَاءِ، وَ وَطْی أَقْدامِ الُمجَاهِدینَ، وَ صَوْتُ مَغازِلِ الُمحْصَناتِ>[[7]](#footnote-7)؛

<سه چیز است که حجاب ها (حجاب‌های مانع میان انسان و خدا) را پاره می کند و به پیشگاه عظمت خدا می رسد: صدای گردش قلم‌های دانشمندان به هنگام نوشتن و صدای قدم‌های مجاهدان در میدان جهاد و صدای چرخ نخ‌ریسی زنان پاک دامن.>

قلم علماء موقع نوشتن، صدایی دارد؛ این صدا نزد خداوند بسیار محترم است. این صدای قلم، افکار را زنده می‌کند، عقل‌ها را به حرکت در می‌آورد، تمدّن‌ها را به هم می‌پیوندد، محصول افکار گذشتگان را به آیندگان منتقل می‌کند، و آیندگان را به گذشتگان ارتباط می‌دهد. از برکت قلم است که این‌همه تمدّن به‌وجود آمده است. اگه قلم و نوشتن نبود تمام آثار گذشتگان از بین می‌رفت. در آن‌صورت، ما از افکار شیخ الرّئیس، خواجه نصیر طوسی یا مخترع و مکتشفین دیگر هیچ اطّلاعی نداشتیم. این قلم بوده که میان ما و گذشتگان ارتباط داده و حافظ علوم و معارف و کمالات شده و بسیار ارزنده است؛ البته قلم‌های عفیف.

## انواع قلم

قلم دو نوع است: قلم‌های خدمتگزار، قلم‌های خیانتکار. قلم‌های خیانتکار هم بسیار خطرناک است، مفاسدی که از آن‌ها به بشر رسیده، از کمتر وسیله‌ای رسیده. این قلم‌های هرزه، قلم‌های بی‌عفّت، قلم‌های هتّاک، افکار را خراب ‌کرده، عقل‌ها را پشت پردۀ شهوات برده و به بشر بسیار خیانت می‌کنند. همچنان که قلم‌های عفیف، خدمت بزرگی به بشر می‌کنند، قلم‌های هرزه‌ هم خیانت عظیمی به بشر می‌کنند.

## سه نیروی محرّک جامعه

پس <صَرِیرُ أَقْلامِ الْعُلَمَاءِ>؛ صدای قلم علماء هنگام نوشتن، صدایی است که حجاب‌ها را دریده، بسیاری از موانع را برطرف کرده، و عقل‌ها را به حرکت درآورده، به معراج می‌برد و به خدا می‌رساند: <تَنْتَهِی إلَی مَا بَینَ یدَی اللَّهِ> یک صدا، صدای قلم علماست.

<وَطْی أَقْدامِ الُمجَاهِدینَ>؛ یک صدا هم صدای قدم مجاهدین در میدان‌های جهاد است. روشن است؛ اگر جهاد مجاهدین نبود، و خون‌هایی در راه دفاع از حریم حق ریخته‌نشده بود، باز هم حق باقی نمی‌ماند:

«لو لا صوارمهم و وقع نبالهم لم يسمع الآذان صوت مكبّر»

«اگر شمشیر آتشبار و تیراندازی آنان نبود، گوش‌ها هرگز صدای تکبیر را نمی‌شنیدند.»

 اگر شمشیرها و نیزه‌های مجاهدین در راه خدا نبود، امروز نه مسجدی بود و نه منبری، نه صدای اذانی، و نه صدای اللّه‌أکبری؛ همۀ این‌ها مرهون زحمات علما و صدای قلمشان از یک طرف، و صدای پای مجاهدین در میدان جهاد از طرف دیگر است.

<وَ صَوْتُ مَغازِلِ الُمحْصَناتِ>؛ و صدای سوّم هم صدای چرخ نخ‌ریسی زنان پاک‌دامن است که حجاب‌ها را پاره کرده و انسان‌ها‌ را حرکت می‌دهد. به‌طور خلاصه: یعنی سه نیرو برای حرکت دادن هر جامعه و ملّتی لازم است: فرهنگ، جهاد، و اقتصاد.

البتّه در این روایت یک نمونه از خدمات فرهنگی و خدمات نظامی و قدرت و خدمات اقتصادی ذکر شده است. <مَغازِلِ الُمحْصَنات> یکی از مصادیق خدمات اقتصادی است، امّا چون در گذشته مردم مصداق بزرگ چرخ‌ نخ‌ریسی یعنی کارگاه‌ها و کارخانه‌ها را نمی‌شناختند، چرخ نخ‌ریسی که برای مردم قابل فهم بود،به عنوان مثال ذکر شده است.

## مفهوم روایت پیامبر ؟صل؟

مفهوم روایت این است: خداوند کمال مطلق، غنیّ مطلق، قدرت مطلق است، و علم مطلق است. اگر ملّت و جامعه‌ای بخواهد حقیقتاً حجاب‌های جهل، فساد و عقب‌ماندگی‌ها را کنار زده و به خدا نزدیک شود، و بخواهد ضعیف، فقیر، و جاهل نباشد، باید در این سه بُعد حرکت کند: فرهنگ، قدرت، اقتصاد و ثروت.

جامعۀ اسلامی باید غنی باشد تا کفّار آن را نبلعند. ثروت و اقتصاد در دنیا وسیلۀ ارتقاء است و اگر جامعۀ مسلمین از آن برخوردار نباشند، در مقابل کفّار احساس ذلّت و حقارت کرده و همه چیز خود را از دست می‌دهند. در روایت، این سه بعد ذکر شده چون انسان را حرکت داده و ملّت را به کمال خدا نزدیک می‌کنند.

## معنای «قُربةً إلی الله»

«قُربةً إلی الله» شعار اساسی اسلام است که ما در همۀ کارها از آن استفاده می‌کنیم چون می‌خواهیم به خدا نزدیک بشویم. امّا باید بدانیم نزدیکی مکانی مدّ نظر نیست، چون خدا مکان ندارد که از نظر مکانی به او نزدیک شویم، بلکه نزدیکی کمالی مدّ نظر است. «قُربةً إلی الله» یعنی کمالاً به خدا نزدیک بشویم، نه مکاناً. هیچ ملّت جاهلی حق ندارد بگوید «قُربةً‌إلی الله». آن‌که در جهل غوطه می‌خورد، چطور می‌تواند به خدا نزدیک شده باشد؟ خدا علم مطلق است، جاهل کجا و علم مطلق کجا؟ او قربتی به خدا ندارد. مسلّماً ملّت فقیری که ثروتی نداشته و نتواند شکم خود را سیر کند، مسلّماً به خدا نزدیک نیست، چون خداوند غنی است، مگر فقیر می‌تواند به خداوند غنیّ مطلق نزدیک شود؟ همچنین کسی که قدرت نداشته و ضعیف است؛ او عجز و ضعف دارد، امّا خداوند از عجز و ضعف به‌دور است.

## دیوانه کیست؟

خداوند بعد از قسم به «قلم»، پیغمبر ؟صل؟ را ستوده، و قدری از فضایل ایشان را بیان می‌کند: قسم به سرتاسر هستی نعمت خداوند شامل حال توست، شخص تو مورد انعام خدا هستی؛

<مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ>؛

خداوند می‌فرماید: این‌ها خود، دیوانه‌اند که تو را دیوانه می‌خوانند، چون ابوجهل می‌گفت: رسول‌الله دیوانه است؛

<يَا أَيُّهَا الَّذِی نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ> [[8]](#footnote-8)؛

<ای كسی كه «ذكر» (قرآن) بر تو نازل شده، مسلّماً ديوانه‏ای!!>

خدا هم به رسول‌الله ؟صل؟ دلداری می‌دهد؛ این‎ها به تو میگویند مجنون؟! <مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ>؛ به لطف خدایت تو مجنون نیستی، نظام عقلی تو نظامی است مستقر، متقن، مورد عنایت خدا. دیوانه کسانی هستند که در مقابل بت‌ها سجده می‌کنند. دیوانه آن است که صبح خرما را خمیر کرده و از او خدا می‌سازد و می‌پرستد، و ظهر که می‌شود همان را می‌خورَد؛ این دیوانه است. دیوانه آن است که دختر خود را زنده‌زنده به گور می‌کند. دیوانه آن است که در مقابل جمادات خضوع می‌کند. <مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ>؛ تو که سراسر عقلی؛ تو عقل کلّی. تو که حجاب عالم مادّه را شکافته‌ و با عالم کمال مطلق، ارتباط پیدا کرده‌ای. تو که انسان‌ساز و انسان‌آفرینی؛ آن‌ها را چه شده که به تو می‌گویند مجنون؟ <مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ>.

## اجر دنیوی و اخروی پیامبر ؟صل؟

<وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ>؛

 خدا برای تو پاداشی اجری معیّن کرده که تمام شدنی نیست؛ اجر تو غیرممنون است. می‌بینیم که خداوند اجر دنیوی‌ ایشان را داده است؛ همواره عظمت و سیادت او از بالای مناره‌ها و از پشت دستگاه‌های فرستندۀ دنیا فریاد زده می‌شود: <أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ ٱللَّه>. در هر جای دنیا که مسلمان‌ها باشند و در تمام ساعات شبانه‌روز، همه با صدای بلندی اظهار ادب به آستان اقدس او کرده، و از خداوند، درود و رحمتش را بر روان پاک رسول الله ؟صل؟خواستارند؛ این سیادت ایشان در دنیاست؛

<وَ رَفَعْنا لَكَ ذِكْرَكَ> [[9]](#footnote-9)؛

<و آوازۀ تو را بلند ساختیم!>

<وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ>؛ ممنون یعنی مقطوع، غیرممنون یعنی غیرمقطوع. اجر دنیوی رسول الله ؟صل؟ غیرممنون است و تمام شدن ندارد و ایشان همواره تا روز قیامت زنده است، چون دین و شریعتش در عالم هست، نام مقدّسش به عظمت برده می‌شود، دل‌ها به عشق و محبّت و مهرش موّاج است، و زبان‌ها به حمد و ثنای او می‌چرخد؛ وقتی این اجر دنیوی اوست، قطعاً اجر اخروی ایشان بزرگ‌تر و شفاعتشان از تصوّر ما خارج است.

## خُلق، خادم توست

<وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ>؛

سپس خداوند خُلق عظیم او را می‌ستاید. اصلاً تو بر خلق عظیم استواری. حتّی به «علَىٰ» هم تعبیر شده؛ نه خلق بر تو، که تو بر خلق مسلّطی، همانند کسی که سوار بر مَرکب و مسلّط بر او باشد. تو سوار بر مَرکب خلق و مسلّط بر آنی؛ گویی که خُلق، خادم توست.

## قضاوت تاریخ

<فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ>؛

 به همین زودی همه خواهند فهمید که کدام‌یک عاقلند؛ ابوجهل و ابوسفیان یا رسول الله ؟صل؟؟ دنیا قضاوت کرد و همه هم فهمیدند. <فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ>؛ الآن نمی‌بینند، ولی آینده خواهند دید که:

<بِأَيْيِكُمُ الْمَفْتُونُ>؛

 کدام‌یک گرفتار فساد و جهل بوده‌اید؟ آیا تو مجنون بوده‌ای یا آن‌ها؟ <بِأَيْيِكُمُ الْمَفْتُونُ>.

## علّت ترسیم خطّ‌مشی پیامبر ؟صل؟

سپس به رسول خدا ؟صل؟ دستوراتی داده‌ می‌شود:

<فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ>

نه اینکه پیامبر ؟صل؟ از مکذّبین پیروی می‌کرده و خداوند بخواهد او را نهی کند؛ اینطور نیست، ایشان معصوم است. بلکه منظور از این جملات نشان دادن خطّ‌مشی پیامبر ؟صل؟ و مکتب او به دنیا است تا کسی از او توقّع نداشته باشد که مثلاً اگر ابوجهل پیشنهادی می‌دهد او تبعیت کند، یا کسانی که تکذیب مبدأ و معاد می‌کنند، اگر بخواهند پیشنهادهایی بدهند، تصوّر نکنند حرف‌های او به‌خاطر حبّ زندگی دنیوی است. طبیعتاً کسی که زندگی دنیوی را می‌خواهد، از حرف‌هایش می‌گذرد، و با مبلغی پول حرف‌هایش را پس می‌گیرد. چنین کسی چون می‌خواهد به ثروت و قدرت برسد، از هر راهی که بتوان به آن رسید، از همان راه می‌رود و اگر ببیند با کوتاه آمدن از حرف‌هایش، به ثروت و قدرت می‌رسد، کوتاه می‌آید، امّا پیامبر ؟صل؟ این‌گونه نیست. <لاتُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ> ‌برنامۀ او این است که هیچ‌گاه در مقابل مکذّبین رام نمی‌شود.

## عاشقان گناه

<مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ>؛

کسانی را که هم خیر از خودشان صادر نمی‌شود و هم دیگران را از راه خیر باز می‌دارند، به دستگاهت راه نده. <مَنَّاعٍ لِلْخَيْر> نباش و تابع <مَنَّاعٍ لِلْخَيْر>ها هم نباش؛ منظور از این جمله نیز، نشان دادن خطّ‌مشی پیامبر ؟صل؟ است.

 «مُعتدی» یعنی کسی که از حدّ عدل تجاوز می‌کند. «أثیم» با «آثم» فرق دارد؛ «آثم» یعنی گنه‌کار، امّا «أثیم» یعنی کسی که اصلاً گنه‌کاری خوی او شده و اگر گناه نکند آرام نمی‌گیرد؛ بعضی‌ها اصلاً عشق به گناه دارند. یکی «آثم» است؛ او گناه می‌کند، مثلاً ممکن است غیبتی کند یا لقمۀ حرامی بخورد، امّا بعضی اصلاً از لقمۀ حلال لذّت نمی‌برند، باید حتماً غذای حرام بخورند! عجیب است که مال و زندگی حلال خودشان برایشان لذّت‌بخش نیست، تلاش می‌کنند تا حتماً به حرامی دست‌ بیابند! آن‌ها از «آثم» هم گذشته‌اند، یعنی«أثیم»‌اند و عشق به گناه دارند؛ خوی گناه‌طلبی در جانشان پیدا شده است.

گربه اگر کنار سفره مثل آدم‌ها بنشیند و ظرف غذا یا گوشتی در مقابلش بگذارند، چندان از آن لذّت نمی‌برد. باید از این بام به آن بام فرار کند، از دیوار بپرد و داخل شود و قالب پنیری را بدزدد و در برود؛ او از این کار لذّت می‌برد. انسان‌هایی هم هستند که این‌چنین‌اند؛ یعنی خوی گناه‌طلبی در جانشان پیدا شده و «أثیم»‌اند. چنین فردی اگر در معامله صادق باشد، خود را آدم عقب‌مانده‌ای به حساب می‌آورد. با خود می‌گوید: «آدمی که راست بگوید و در معامله‌ صاف و ساده باشد و کلاه سر کسی نگذارد، زرنگ، و اصلاً کاسب نیست، او آدم ساده‌لوح و به‌درد نخوری بیش نیست»! «أثیم» حتماً باید کار خلافی، هرچند کم انجام دهد؛ باید حتماً دروغی بگوید، حقّه‌ای بزند، کلاهی بر سر دیگران بگذارد تا او را آدم زرنگ و کاردانی به حساب آورند!

## مسجدی‌های راه‌زن

واویلا اگر مسلمانی با قیافۀ اسلامی و نماز خوان و تسبیح به دست <مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ> هم باشد، چون دیگران وقتی رفتار او را می‌بینند، می‌گویند وقتی مسلمان این‌چنین است، معلوم می ‌شود که اسلام، مکتب دزد پروری است و نسبت به اسلام بدبین می‌شوند.

اینطور نیست که همیشه کفّار <مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ> باشند. می‌شود انسان‌های مسلمان مسجدی <مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ> باشند. در مسجد بیایند و آنقدر تندی و پرخاش‌گری و آبروریزی کنند که مردم در مسجد احساس امنیت نکنند و به ‌آنجا نیایند. بسیاری از مردم در مسجد احساس امنیت نمی‌کنند، چون افرادی در مسجد پیدا می‌شوند شرور، بد زبان، پرخاش‌گر، بی‌ادب و بی احترام، که مردم را وامی‌دارند که به مسجد نیایند و اصلاً راهشان از مسجد کج شود. چنین افرادی <صَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللَّه>[[10]](#footnote-10) کرده، <مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ> می‌شوند و امنیت فکری را از دیگران سلب می‌کنند؛ حال اینکه باید مردم در مساجد و اماکن دینی احساس امنیت کنند، و آبرو و احترامشان محفوظ بماند تا نسبت به چنین اماکنی راغب شوند. اگر کسی با نیش زبان و یا بد رفتاری‌اش مردم را از مسجد بیزار کند، از همین دسته خواهد بود؛

<يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ>[[11]](#footnote-11)؛

<مردم را از راه خدا باز می دارند.>

<وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ>[[12]](#footnote-12) ؛

<و بر سر هر راه ننشينيد كه (مردم با ايمان را) تهديد كنيد.>

آیا این تنها به کفّار مربوط است؟ ممکن است در میان مسلمان‌ها هم افرادی پیدا شوند که راه‌زن باشند؛ راه خدا را بزنند، <مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ> باشند، صدّ باب خیر داشته و <مُعْتَدٍ أَثِيمٍ> باشند.

## ملاک روشن‌فکری!

<أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ>؛

آیا در طول تاریخ، هرگاه بشر با انبیاء مخالفت کرده، از سر روشن‌فکری و مثلاً از این جهت بوده که مکتب انبیاء را عاقلانه نیافته؟ ابداً. اگر این‌گونه باشد که مردم زمان نوح ؟ع؟ بسیار روشن‌فکرتر از زمان ما بوده‌اند، چون دوهزار سال، دوهزار و پانصد سال یا به تصریح قرآن حدّاقل نهصد و پنجاه سال در مقابل نوح پیغمبر؟ع؟ ایستادگی کردند و تا قبل از طوفان تنها هشتاد نفر مؤمن شدند. آیا بقیّه که مخالف بودند، خیلی روشن‌فکر بودند؟ اگر ملاک روشن‌فکری، مخالفت با انبیاء و ادیان باشد، پس آن‌ها خیلی روشن‌فکرتر از ما بودند. امّا اینطور نیست. پس دلیل مخالفت با انبیاء چیست؟ <أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ>.

## علّت تکذیب پیامبران در طول تاریخ

<إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ>؛

آن‌ها می‌خواستند بی‌مبالات در پول و ثروت و در قدرت و جاه پیش بروند و تا جایی که دلشان می‌خواهد و از هر راهی، قدرت و ثروت به‌دست بیاورند. وقتی می‌دیدند انبیاء مهار بر دهانشان زده و مانع بی پروایی آنان هستند و ثروت‌طلبی و جاه‌طلبی و دیگر چیزها را محدود می‌کنند، لذا با آن‌ها می‌جنگیدند:

<كُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ>[[13]](#footnote-13)؛

<هر زمان پيامبری بر خلاف هوای نفس شما آمد در برابر او تكبّر كرديد (و از ايمان آوردن به او خودداری نموديد و به اين قناعت نكرديد بلكه) عدّه‌ای را تكذيب نموده، جمعی را به قتل رسانديد.>

علّت اینکه پیغمبر‌ان را تکذیب می‌کردید و می‌کشتید، برای این بوده که حرف‌های آنان مخالف اهواء نفسانی شما بود و مطابق میل شما حرف نمی‌زدند. <أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ>؛ چون می‌خواهد دارای مال و ثروت باشد، <إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ>؛ لذا وقتی آیات ما بر او خوانده می‌شود، می‌گوید: «رهایش کن، اینان افسانه‌های کهن‌اند! این‌ها همان افسانه‌های گذشته را تکرار می‌کنند: اگر مُردید، دوباره زنده می‌شوید و به اعمالتان رسیدگی می‌شود! سال‌ها و قرن‌هاست که پدران ما مرده‌اند، پس چرا زنده نمی‌شوند؟»

 نه؛ گفته‌های پیامبران افسانه نبوده است. تکذیب‌کنندگان چون می‌دیدند لازمۀ اعتقاد به معاد، تقواست، و در آن‌صورت باید از کارهای حرام بگذرد؛ رباخواری، احتکار، گران‌فروشی و اجحاف نکند، برای او دشوار و گران می‌آید، بنابراین می‌گوید: حرف‌های پیامبران افسانه‌های کهن است. <أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ>؛ چون می‌خواهد صاحب مال و ثروت و اولاد و نفرات و قدرت شود: <إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ>.

## تهدیدی به بلندای تاریخ

<سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ>؛

<به زودی ما بر بينی او علامت و داغ ننگ می‏نهيم.>

 خداوند کسی را که در مقابل پیغمبر اکرم؟صل؟ ایستاده، تهدید کرده؛ البتّه این مربوط به همۀ زمان‌هاست و تا روز قیامت هم، مبارزه‌کنندگان با دین خدا را تهدید می‌کند. دین خدا از بین نخواهد رفت؛

<يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ>[[14]](#footnote-14)؛

<آن‌ها می‏خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش سازند، ولی خدا نور خود را كامل می‏كند.>

بله؛ خداوند تا نور خود را به اتمام نرساند، دست‌بردار نیست، اگر بخواهند نورش را خاموش کنند، بر خرطومشان داغ نهاده خواهد شد. استعمال واژۀ «خرطوم» نه تنها تهدید، بلکه تحقیر هم هست، چون این واژه در رابطه با فیل و خوک استعمال می‌شود؛ انسان‌ها بینی دارند. از بینی تعبیر به «خرطوم» شده: مانند حیوانی که بر خرطومش داغ گذاشته و آن را به خاک می‌مالند؛ خداوند تهدید کرده: «ما دماغ مبارزه‌کنندگان با دین را به خاک خواهیم مالید»؛ داغی بر خرطومش می‌گذاریم که همه عالم داغ او را شناخته و رسوایی‌اش را تشخیص دهند.

یکی از مصادیق این داغ نهادن، در جنگ بدر بود، چون این آیات قبل از جنگ بدر نازل شد؛ در جنگ بدر بر بینی ابوجهل و دیگران داغ نهاده شد و اتفاقاً بر بینی‌اش هم ضربت خورده بود؛ آن‌هم به دست مبارک حضرت امیر؟ع؟. این آیه لطافتی هم دارد: ما به دست علی؟ع؟ بر بینی آن‌ها داغ خواهیم نهاد. ان‌شاءالله با عنایت خداوند، خرطوم جبّاران زمان ما هم به‌زودی به خاک مالیده شود و خداوند داغی بر بینی‌شان بگذارد تا در دنیا رسواییشان برملا شود؛ همان‌گونه که ابوجهل و هم‌فکرانش رسوایی شدند و همه به خباثت، پلیدی، و دشمنی آن‌ها پی بردند.

\*\*\*

## غربت مؤمن در دنیا

امام صادق؟ع؟می‌فرماید:

<اَلْمُؤْمِنُ فِی اَلدُّنْيَا غَرِيبٌ ...>[[15]](#footnote-15)؛

<مؤمن در دنيا غريب است...>

یعنی دنیا نمی‌تواند عظمت مؤمن را نشان دهد. شخصی را در نظر بگیرید که در وطن خودش بسیار محترم و بزرگوار است. اگر این شخص به شهر غریبی برود که کسی او را نمی‌شناسد، اصلاً اعتنا به او نمی‌کنند و حتّی به او سلام نمی‌دهند؛ بله زندگی او بسیار غریبانه است، مؤمن نیز در دنیا چنین است، یعنی دنیا‌داران به ارزش مؤمن پی نبرده و احترامش را نمی‌شناسند. لذا او هم نباید توقّع داشته باشد که در دنیا آن‌چنان که هست، شناخته شود.

<... لاَ يَجْزَعُ مِنْ ذُلِّهَا ...>؛

<... از خوارى آن بى تابى نكند ...>

اگر در دنیا بی‌احترامی و محرومیت دید، نباید جزع و بی‌تابی کند؛ طبیعت غریب در هر شهر غریبی همین است؛ اگر مثلاً غذا، خانۀ خوب یا امکانات دیگر به او نرسید چون غریب است. شخص غریب توقّع ندارد که اگر ده روز می‌خواهد در شهری مثلاً لندن بماند، آنجا کاخی به او دهند و با غذاهای چرب و نرم و پذیرایی گرمی مورد استقبال قرار گیرد. معنا ندارد و معقول نیست که آدم ایرانی در لندن مورد احترام قرار گیرد؛ مؤمن نیز در دنیا همین‌گونه است. مؤمن آخرتی و آسمانی است؛ البتّه مؤمن واقعی الهی نه ظاهری و اسمی؛ او اگر در دنیا مورد بی‌احترامی قرار گیرد و کسی او را نشناسد، و به خواسته‌های خودش نرسد، هیچ‌وقت بی‌تابی نمی‌کند؛ خواسته‌های او در عالم آخرت است.

<... لاَ يَتَنَافَسُ أَهْلَهَا فِی عِزِّهَا>؛

<... و براى [دستيابى به] عزّتش با مردم رقابت نورزد.>

او هیچ‌گاه بر سر عزّت دنیا با اهل دنیا و کاخ‌نشین‌ها معارضه‌ای نمی‌کند. وقتی دنیا‌دارها را می‌بیند که غرق در لذّت و کامیابی‌اند، با خود می‌گوید: این‌ها مردم دنیا هستند و زندگیشان همین است، ولی من که به طور موقّت اینجا هستم.

خداوندا مریض‌ها را شفای عاجل عنایت بفرما؛

حسن عاقبت به همۀ ما عنایت بفرما؛

<[رَحِمَ اللهُ مَن یَقرَءُ الفاتحَةَ مَعَ الصَّلَوات](http://saadehbaji.blogfa.com/post/123)>.

1. . شرح اصول كافی صدر المتألهين [↑](#footnote-ref-1)
2. . بحار الانوار/ ج۵۴/ ص۱۷۰ [↑](#footnote-ref-2)
3. . ینابیع الموده/ ج۱/ ص۴۵ [↑](#footnote-ref-3)
4. . سوره‌ی مبارکه‌ی علق/ آیات 1 تا 5 [↑](#footnote-ref-4)
5. . مجمع البیان/ ج 10/ ص 332 [↑](#footnote-ref-5)
6. . دیوان قصاید أبو الفتح البستی؛ روح البیان/ ج 10/ ص 102 [↑](#footnote-ref-6)
7. . الشهاب فى الحكم و الاداب/ ص 22 [↑](#footnote-ref-7)
8. . سوره‌ی مبارکه‌ی حجر/ آیه‌ی 6 [↑](#footnote-ref-8)
9. .سوره‌ی مبارکه انشراح/ آیه‌ی 3 [↑](#footnote-ref-9)
10. . سوره‌ی مبارکه‌ی بقره/ آیه‌ی 217 / (جلوگیری از راه خدا) [↑](#footnote-ref-10)
11. . سوره‌ی مبارکه هود/ آیه‌ی 19 [↑](#footnote-ref-11)
12. . سوره‌ی مبارکه‌ی اعراف/ آیه‌ی 86 [↑](#footnote-ref-12)
13. . سوره‌ی مبارکه‌ی بقره/ آیه‌ی 87 [↑](#footnote-ref-13)
14. . سوره‌ی مبارکه‌ی صف/ آیه‌‌ی 8 [↑](#footnote-ref-14)
15. . [بحار الأنوار/ ج75/ ص254](https://hadith.inoor.ir/fa/hadith/269788/translate) [↑](#footnote-ref-15)